Irana Esperanto-Asocio انجمن اسپرانتوی ایران

پیام سبزاندیشان

فصل‌نامه فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو ـ دوره دوم، شماره ۱۱، پاییز ۹۳

دومین کنگره ملی زبان جهانی اسپرانتو

اسپرانتو در فهرست میراث فرهنگ غیرمادی



گرامیداشت "شصتمین سالگرد قطعنامه یونسکو در پشتیبانی از اسپرانتو"

در این شماره می‌خوانید:

همایش ویژه روز "کتاب اسپرانتو" و گرامیداشت "شصتمین سالگرد قطعنامه یونسکو در پشتیبانی از اسپرانتو"

همان گونه که مطلع هستید، اسپرانتو زبانی آسان و کامل برای برقراری ارتباطات بین‌المللی و پیشبرد صلح جهانی است. این زبان که در سال ۱۸۸۷ توسط دکتر زامنهوف به جامعه بشری عرضه شد، در طول چندین دهه گذشته پیشرفت چشمگیری داشته است. امروزه با وجود شبکه گسترده اینترنت، زبان اسپرانتو وارد دوره ای از رشد سریع شده و در واقع هم اکنون جزو سی زبان برتر ویکی پدیا است. اسپرانتو به افراد همه کشورهای جهان و با هر زبان مادری، امکان ابراز وجود در عرصه بین‌المللی با عدالت کامل زبانی در سطح یکسان با سایر افراد در سراسر جهان فراهم می‌آورد. بنابراین وقت آن رسیده است که ما نیز به طور عمیق تری به اسپرانتو پرداخته و قدم در این راه جدید برای تفاهم جهانی و صلح و دوستی همگانی بگذاریم.
به مناسبت شصتمین سالگرد صدور نخستین قطعنامه یونسکو در دهم دسامبر سال ۱۹۵۴ در حمایت از زبان اسپرانتو و همچنین به مناسبت سالروز تولد دکتر زامنهوف که همه ساله تحت عنوان "روز کتاب اسپرانتو" گرامی داشته می‌شود، همایشی تدارک دیده شده است.
این همایش در تاریخ پنجشنبه ۲۷ دیماه ۱۳۹۳ از ساعت ۱۵ الی ۱۷ در سرای محله شکوفه جنوبی واقع در عبدل آباد، بلوار شکوفه، انتهای خیابان بخشایش جنوبی برگزار می‌گردد.
برنامه های این همایش شامل معرفی زبان اسپرانتو، معرفی قطعنامه یونسکو و پرسش و پاسخ خواهد بود. ضمنا در صورت استقبال داوطلبان فراگیری زبان اسپرانتو در سطح منطقه، جهت برگزاری کلاسهای اموزشی در این سرای محله اقدام خواهد شد.
برگزاری این همایش را به اطلاع دوستان و سایر علاقه‌مندان رسانیده و با مشارکت فعال خودتان، ساعاتی پربار و مفید را در این روز رقم بزنید. حضور در همایش برای همگان آزاد است.

به نام خداوند جان و خرد



پیام سبزاندیشان

فصل‌نامه‌ی پژوهشی ـ فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو

دوره دوم، شماره ۱۱، پاییز ۱۳۹۳

شماره استاندارد بین‌المللی: ISSN 1728-6174

تاریخ انتشار نخستین شماره: پاییز ۱۳۸۱

گرافیک وحروفچینی: سبزاندیشان

نشانی‌ها:
پایگاه اینترنتی: www.espero.ir
پست الکترونیک: info@espero.ir

همکاران تحریریه این شماره
- امید روحانیان
- نادر زندی
- نازی صولت
- سیمین عمرانی
- بهجت ممدوحی
- احمدرضا ممدوحی

برگی از

دفترچه‌ی خاطرات ایران ـ اولین کنگره‌ی ملی اسپرانتوی ایران



نوشته‌ی تاهیرا ماساکو

بازگردان: بهجت ممدوحی

جنبش اسپرانتو در ایران قدمت بسیاری دارد. در سال ۱۹۱۶ کلاس‌های اسپرانتو در ایران برگزار می‌شد. در سال ۱۹۹۳ انجمن اسپرانتوی ایران (IREA) تأسیس شد و در سال ۲۰۰۵ به انجمن جهانی اسپرانتو (UEA) پیوست. فصل‌نامه‌ی اسپرانتوی ایران تحت عنوان "پیام سبزاندیشان" یا اسپرانتیستِ ایرانی (Irana Esperantisto)، یازده سال است که منتشر می‌شود. آدرس وب‌سایت انجمن اسپرانتوی ایران (www.espero.ir) است. اولین کنگره‌ی اسپرانتوی ایران که از چهارم تا ششم فروردین ۱۳۹۳ در هتل شهر تهران با موضوع "اسپرانتو زبان ایده و آرمان" برگزار شد، اسپرانتیست‌های دور از پایتخت را به اسپرانتودانان تهران پیوند داد. از ژاپن کوبایاشی ماسایوکی، مامیا میدوری و من در این همایش شرکت کردیم. سائیتو تومه هم از نظر معنوی به این کنگره پیوست (مبلغ شرکت در آن را به‌منظور پشتیبانی از همایش و برگزاری پرداخت، هرچند نمی‌توانست به‌صورت فیزیکی در آن شرکت کند). خبر این پیوستن معنوی را آقای مهندس شفیعی ـ کسی که از ایران برای شرکت در صدمین کنگره‌ی اسپرانتوی ژاپن در سال ۲۰۱۳ دعوت شده بود ـ به ما داد.

۲۲ مارس (دوم فروردین)

من و مامیا با سه ساعت تأخیر به فرودگاه بین‌المللی امام خمینی رسیدیم ولی مهندس شفیعی به اتفاق همسر و دو دختر خود با شکیبایی فراوان در فرودگاه منتظر ما مانده بودند. فاصله‌ی فرودگاه تا منزل ایشان بسیار زیاد بود به طوری که با ماشین ایشان زمان زیادی در راه بودیم. در ایام تعطیل سال نوی ایرانی، از بیستم تا بیست و دوم مارس مردم با خویشاوندان خود دید و بازدید می‌کنند. پدر و مادر همسر آقای شفیعی، خانواده او و ما را برای صرف شام دعوت کردند. شب را در منزل آقای شفیعی ماندیم ولی ایشان برای استقبال از سایر اعضای کنگره، که از کشورهای دیگر می‌آمدند، به فرودگاه بازگشت.

۲۳ مارس (۳ فروردین)

صبحانه را مهندس شفیعی آماده کرد. شفقت و دل‌سوزی ایرانیان در مورد موضوعات خانوادگی واقعاً تعجب‌برانگیز است. او دوباره برای استقبال از لی جونگ‌کی به فرودگاه برگشت. سپس ما را به محل انجمن اسپرانتوی ایران راهنمایی کرد. ما کمی به کمیته‌ی محلی همایش در مورد کارت‌های کنگره کمک کردیم. در خانه، اقوام دیگری از همسر مهندس شفیعی مهمان بودند، شام را با ما صرف کردند و خوابیدند. من و مامیا در اتاق دخترها خوابیدیم و دخترها در اتاق پدر و مادرشان خوابیدند. مهمان‌نوازی ایرانیان شایسته‌ی توجه است. تعداد مهمان‌های ناخوانده هرچه باشد، اصلاً برای‌شان مهم نیست.

۲۴ مارس (٤ فروردین)

مهندس شفیعی نزد اسپرانتیست دیگری رفت که آقای لی مهمان او بود. بعد از صرف ناهار به اتفاق آقای لی، همراه ایشان با تاکسی به محل کنگره رفتیم. وی بار دیگر هم برای استقبال از اعضای همایش که از کشورهای دیگر می‌آمدند، به فرودگاه رفت. این امر که او به عنوان رئیس کمیته‌ی محلی همایش، این‌طور با آرامش به همه کمک می‌کرد، مرا واقعاً شگفت‌زده کرد. در ژاپن غیرقابل‌تصور است که خودِ رئیس، به‌عنوان راهنما، مهمان‌دار و بانک به همه کمک کند (ایشان دلار و یوروهای ما را به پول ایرانی و برعکس تبدیل می‌کرد) و علاوه بر انجام کارهای کنگره، راهنمای توریستی ما نیز باشد.

کنگره با ۱۰۴ عضو از ۹ کشور (استرالیا، دانمارک، فرانسه، عراق، ایران، ژاپن، کره، هلند و ترکیه)، و از

هفت استان ایران شروع شد ولی به خاطر افرادی که به دلیل مشکل ویزا نیامده بودند، و یا به‌طور معنوی به همایش پیوسته بودند، تعداد شرکت کنندگان با آمار رسمی مغایر بود. متأسفم که دوستان ایرانی من، رضا خیرخواه از تایوان و رضا ترابی از آلمان در کنگره حضور پیدا نکردند.

ساعت ۱۵:۰۰ باجه‌های کنگره و کتاب فروشی شروع به کار کردند و ساعت ۱۵:۳۰ مراسم قرائت قرآن، سرود ملی، سلام و خوش‌آمدگویی و خواندن پیام‌های سلامِ دریافت‌شده توسط دکتر کیهان صیادپور، ریاست انجمن اسپرانتوی ایران، انجام شد. سپس مراسم سلام نمایندگان انجمن‌های سایر کشورها (که به علت تاخیر شیراکاوا، من پیام رئیس انجمن اسپرانتوی ژاپن، آقای سوزوکی که‌ئیچیرو، را خواندم)، سلام‌های باشگاه‌های منطقه‌ای اسپرانتو و پخش سرود امید (سرود اسپرانتو) قسمت بعدی برنامه بود

ساعت ۱۶:۳۰ هیات رئیسه‌ی انجمن اسپرانتو ایران راجع به جنبش اسپرانتو گزارش داد. نایب رییس و خزانه‌دار، آقای مهندس شفیعی، راجع به امور مالی و وب سایت انجمن گزارش داد. آقای دکتر صیادپور، رئیس انجمن اسپرانتوی ایران در مورد اقدام برای خانه‌ی اسپرانتو به عنوان دفتر انجمن اسپرانتوی ایران، دوره‌های آموزشی اسپرانتو، مجله‌ی پیام سبزاندیشان، ماراتونِ اسپرانتو (جلسات ۶ ساعته شامل خواندن، ترجمه کردن، صحبت کردن، گوش کردن، گشت و گذار در اینترنت، پرداختن به ویکیپدیای اسپرانتو، مرورِ قواعد دستوری و تماشای فیلم به زبان اسپرانتو) صحبت کرد.

ساعت ۱۷:۰۰ استراحت، پذیرائی، خرید کتاب و ثبت‌نام اعضای جدید و ساعت ۱۷:۳۰ برنامه‌ی هنری، شامل پنج نمایش کوتاه کمدی راجع به مشکل زبان، موسیقی سنتی، تئاتر عروسکی راجع به دکتر زامنهوف (خالق زبان اسپرانتو) و اجرای موسیقی با دف.

ساعت ۱۸:۳۰ برنامه عصر آشنایی بود که همراه با ارائه‌ی تصویری توسط یک هم‌اندیش فرانسوی در مورد بولونی–سور–مِر و لیل، دو شهری که محل اولین و صدمین کنگره‌ی جهانی اسپرانتو در فرانسه بودند، حراج (حراج اجناس اسپرانتویی که برحسب یورو توسط من انجام شد و هم‌اندیشان ایرانی کمک کردند تا پول ایرانی که ریال و تومان است، و تعداد زیادی صفر دارد، از بین حاضران خریدار جمع‌آوری شود. من نمی‌دانم چقدر فروخته شد، ولی کل آن را به انجمن اسپرانتوی ایران اهداء کردم)، و صحبت آزاد بر روی صحنه. سخنرانی برنامه‌ریزی شده‌ی من در مورد هنر بسته‌بندی ژاپنی (Hurosiki) به علت کمبود وقت انجام نشد و ۳۰ بسته‌ای که به این منظور آورده بودم، بلااستفاده ماند و ساعت ۲۰:۰۰ هم موقع صرف شام در هتل محل کنگره بود.

۲۵ مارس (پنج فروردین):

ساعت ۹ صرف چای و قهوه و ساعت ۹:۳۰ سخنرانی آقای لی جونگ‌کی تحت عنوان "ازدیاد مراکز اسپرانتو در سراسر دنیا برای افزایش تعداد اسپرانتیست‌ها" بر اساس تجربیات شخصی ایشان در طول ۲۳ سال گذشته و برگزاری ۲۶۶ دوره‌ی آموزشی اسپرانتو.

ساعت ۱۰:۳۰ سخنرانی مهندس احمد رضا ممدوحی نایب‌رئیس انجمن اسپرانتوی ایران و سرنماینده‌ی سازمان جهانی اسپرانتو (UEA) در ایران تحت عنوان "ایران و اسپرانتو".

ساعت ۱۱:۱۵ آقای امید روحانیان به عنوان عضو ایرانی کمیسیون آسیایی نهضت اسپرانتو (KAEM) ضمن صحبت‌های خود چنین گلایه کرد که سامانه‌ی اینترنتی این کمیسیون برای بحث کردن بین اعضا آن کارایی کافی را ندارد و نیاز به گزارشات ماهیانه میان آن‌ها است؛ او پیشنهاد کرد که این سازمان از کنگره‌ی اسپرانتوی ایران پشتیبانی کند. آقای سو گیلسو، عضو سابق هیات‌رئیسه‌ی سازمان جهانی اسپرانتو، و مؤسس کمیسیون آسیایی نهضت اسپرانتو و آقای لی جونگ‌کی، عضو هیات‌رئیسه‌ی سازمان جهانی اسپرانتو و همچنین رییس سابق کمیسیون آسیایی نهضت اسپرانتو، پیشنهاد کردند که آقای روحانیان خود ریاست این کمیسیون را بر عهده گیرد.

من به کسانی که از کمیسیون آسیایی نهضت اسپرانتو اطلاعی نداشتند، ۲۰ جلد از شماره‌های ۸۲ و ۷۱ نشریه‌ی "اسپرانتو در آسیا" را – که از طرف موسسه اسپرانتو ژاپن (JEI) هدیه داده شده بود – تقدیم کردم، و به آقای روحانیان توصیه کردم که پیشنهادات و موضوعات مورد علاقه‌ی خود را نه‌تنها به دبیر کل KAEM، آقای چیمدتسرن اِنکی، بلکه همچنین به‌طور هم‌زمان به همه‌ی یازده عضو هیات‌رئیسه‌ی این سازمان بنویسد. ماميا به جوانان ایرانی پیشنهاد کرد که با اعضای مؤسسه‌ی اسپرانتوی ژاپن ارتباط و دوستی برقرار کنند، و نشریه‌ی آن مؤسسه را در بین ایشان توزیع کرد.

ساعت ۱۲:۰۰ سخنرانی خانم دکتر شیرین احمدنیا تحت عنوان

"ارزش اجتماعی اسپرانتو برای سوادآموزی به زنان".

ساعت ۱۲:۳۰ ناهار، نماز، فروش کتاب و ثبت‌نام از اعضای جدید انجمن و ساعت ۱۴:۰۰ هم برنامه‌ی هنری شامل موسیقی، نمایش‌های کمدی راجع به سال نوی ایرانی، خواندن دسته جمعی آواز به زبان فارسی و اسپرانتو.

ساعت ۱۵:۰۰ سخنرانی آقای سو گیلسو تحت عنوان "اسپرانتو چگونه باید باشد؟" (آسان، کامل، بی‌طرف).

ساعت ۱۶:۰۰ سخنرانی آقای دکتر غلامرضا آذرهوشنگ (مؤلف و مترجم) تحت عنوان "اسپرانتو و ترجمه".

ساعت ۱۶:۳۰ استراحت، صرف میوه و چای، معرفی و نمایش لباس‌های محلی خانم‌های ایرانی. هدیه‌ی کیک‌های کوچک اسپرانتو (به شکل ستاره سبز اسپرانتو) به همه اعضای کنگره. پرسش و پاسخ با همه‌ی سخن‌رانان همایش که بر روی صحنه قرار گرفتند. قرائت و تصویب قطع‌نامه‌ی همایش.

ساعت ۱۷:۰۰ انجمن اسپرانتو ایران به همه‌ی اعضای همایش که از کشورهای خارجی در این کنگره شرکت کرده بودند، کتاب (شعرهای اصیل اسپرانتودانان ایرانی) "اشعار ایرانیان" (Versoj de Persoj) را هدیه داد، من حتی دو جلد از آن را دریافت کردم، علاوه بر آن یک جلدی که در خانه دارم!

آقای لی و آقای سو از ۱۲ عضو کمیته‌ی محلی همایش و دیگر افرادی که (برای برگزاری کنگره) کمک کردند، تشکر کردند. با گرفتن عکس‌های دسته‌جمعی، برنامه کنگره به انتهای خود رسید.

من به انجمن اسپرانتو ایران نشریه‌های شماره‌ی ۱۵ و ۱۶ "گزارشاتی از ژاپن" را، که هر دو مربوط به فاجعه‌ی هوکوشیما و نوشته‌ی آقای هوری یاسوئو هستند، و هم‌چنین کتاب "نامه‌هایی از ژاپن" نوشته‌ی رضا خیرخواه را هدیه کردم، چراکه این عناوین در فهرست کتاب‌خانه‌ی انجمن اسپرانتوی ایران - که بالغ بر ۷۰۰ کتاب را شامل می‌شود - وجود نداشت. هم‌چنین تمامی اجناس اسپرانتو را که از حراج من باقی مانده بود را به این انجمن هدیه کردم.

۲٦ مارس (٦ فروردین)

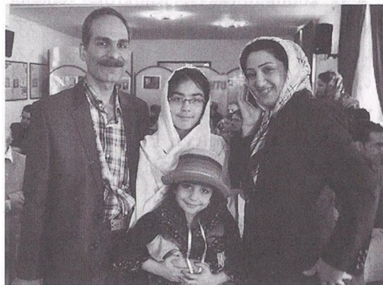
ساعت ۸:۰۰ برنامه گردش و تفریح با دو ماشین به سوی کاخ گلستان، میدان و بازار تجریش و موزه‌ها شروع شد. ناهار دیر وقت صرف شد. پس از ناهار به‌سوی بازار رفتیم و در آخر بستنی کام تمامی گردش‌گران را شیرین کرد. بسیاری از ایرانیان به من هدایای یادگاری دادند. من خیلی خوشحالم که کوبایاشی، ماميا و شیراکاوا با جوانان ایرانی دوستی عمیقی برقرار کردند. این سه نفر حتی قدری زبان فارسی هم فراگرفتند. ولی من بی‌سواد ماندم!

در بین اعضای همایش کسانی هم بودند که در زبان اسپرانتو مبتدی محسوب می‌شدند، ولی سخنرانان و اعضای کمیته‌ی محلی کنگره خیلی خوب به اسپرانتو صحبت می‌کردند. مهدی زرگری پور، اسپرانتیستی منفرد و مبلغ اسپرانتو، من، ماميا و گی پرن (فرانسوی) را برای صرف شام به منزل‌اش دعوت کرد. پرن شب را نیز در خانه‌ی او و خانواده‌اش ماند ولی ما به هتل برگشتیم برای این‌که فردا پرواز کنیم.

۲۷ مارس (۷ فروردین)

پاولو دسیلی (استرالیایی) همراه ما صبحانه را صرف کرد. آقای مهندس شفیعی به هتل آمد و ما سه نفر را به فرودگاه برد. از شروع تا پایان سفر او به همه، از جمله کوبایاشی و شیراکاوا که مدت بیش‌تری را در ایران ماندند، کمک فراوانی کرد.

مهندس شفیعی حتی بعد از تعطیلات سال نو هم از محل کارش



عکسی از خانواده‌ی آقای مهندس شفیعی که توسط آقای سو گیلسو گرفته شده است

به‌خاطر کنگره و مهمان‌های خارجی آن مرخصی زیادی گرفت. واقعاً چطور می‌توان از او تشکر کرد؟ دومین کنگره‌ی ایران در ایام سال نو برگزار نخواهد شد بلکه در ماه سپتامبر (شهریور/ مهر) خواهد بود. سال آن هنوز مشخص نشده است.

در فرودگاه معجزه‌ای رخ داد، هنگامی که چمدانم را دوباره می‌بستم، روی زمین ستاره‌ی سبز کوچکی (نماد اسپرانتو) را پیدا کردم. آیا اتفاقی یکی از اعضای کنگره آن را گم کرده بود؟ یا این‌که خدا، با وجود این‌که اعتقادات مذهبی ندارم مرا برای دوباره به ایران آمدن دعوت کرد؟





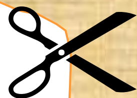

خبر قابل توجه برای اسپرانتودانان لهستان و تمام دنیا

به دنبال کار فشرده مجلس لهستان، سازمان‌های اسپرانتوی لهستان، انستیتوی میراث فرهنگ ملی لهستان و بالاخره پیگیری حامیان برجسته داخلی و خارجی، وزارت میراث فرهنگی و ملی لهستان، تایید کرد تا اسپرانتو در فهرست میراث فرهنگ غیرمادی لهستان قرار گیرد.

این اقدام که به همت سناتور لهستانی، پروفسور دکتر Hab. Edmund Wittbrodt و عضو محترم هیات مدیره انجمن لهستانی اروپا ــ دموکراسی ــ اسپرانتو، به نام KazimierzKrzyżak محقق شد، امکان می‌دهد تا در آینده اسپرانتو در فهرست دستاوردهای فرهنگی غیرمادی بشریت که از سوی سازمان ملل اعلام می‌شود، قرار گیرد.

http://www.pola-retradio.org

منبع: ف. حاجی صولت



برگزاری کلاس‌های حضوری اسپرانتو در سطوح مقدماتی، پایه، متوسط، پیشرفته

محل برگزاری: دفتر انجمن اسپرانتوی ایران

آدرس: تهران، خیابان کارگر جنوبی، خیابان دانشگاه جنگ، ساختمان کوروش پ ۲۹، واحد ۳۱

تلفن: ۰۹۱۲۲۰۹۹۸۸۸، ۰۹۳۵۲۲۰۴۲۶۶



برگردان: سیمین عمرانی

دروازه‌های چین باستان

روز بیست و ششم

البته قابل پیش‌بینی است که یکی از آخرین روزهایی است که شن و ماسه می‌بینیم، روز با هوایی خوب و درخشش خورشید آغاز می‌شود. برای بازدید از جیایوگوآن Jiayuguan سوار مینی‌بوس می‌شویم. در این جا آدم‌ها برای اتوبوس بلیط می‌خرند ولی سر وکله‌ی کامیونت "ایویکو توربو دیلی" پیدا می‌شود که بیش از ۲۰ نفر را توی آن سوار می‌کنند. دوتا جای نشستن در یک طرف، یکی در کنار دیگری و یکی هم در وسط کریدور و تقریبا ۳۰ سانتی‌متر برای رد شدن باقی می‌ماند. در طول سفر ۵ ساعته اکثر مسافرها می‌خوابند. پیش مانل دختر جوانی نشسته که سرش به همه طرف تاب می‌خورد مثل این‌که گردنش را نمی‌تواند ثابت نگه دارد و آن را به هر طرف ول می‌کند در تمام طول راه او خواب است و سرش مرتبا به شانه مانل می‌خورد، ولی بیدار نمی‌شود. این‌ها چه توانایی در خوابیدن دارند!

پول چایی (انعام) در چین

توی چین پول چایی نمی‌دهند، و بنا بر تجربه ما، اگر کسی هم خودش بخواهد بدهد قبول نمی‌کنند.

اولین بار وقتی به رستورانی رفتیم، و به خاطر سرویس خوب و نرخ ارزان خواستیم که باقی مانده پول را انعام دهیم دخترکی را که گارسون بود صدا کردیم و خواستیم که او را قانع کنیم تا پول چایی را قبول کند، ولی او نپذیرفت. در آخر او با کمی عصبانیت از ما خواهش کرد که باقی پول را برداریم و تنها چاره‌ای که داشتیم همین بود.

بدیهی است که این جریان فقط در شمال چین برقرار بود چون هنوز به توریسم و جهانگردی عادت نکرده بودند؛ شاید در جنوب، قضیه فرق کند. حالا هر طور می‌خواهد باشد انعام دادن نه ضرورت دارد و نه قابل توصیه است.

دیوار بزرگ چین

دیوار چین را در قرن پنجم پیش از میلاد شروع به ساختن کردند. به وسیله‌ی این دیوار چینی ها به تاخت و تاز و اشغال کوچ نشین های شمالی پاسخ دادند.

از آن وقت چین به کشاورزی و اقامت در مکانی ثابت اولویت داد، در حالی که هنوز در شمال کوچ‌نشینی حکمفرما بود. در مدتی که در جنوب حاصلخیز مزروعی مالکیت زمین به شکل استثنایی نقش ایفا می‌کرد، در شمال کوچ نشین صحراگرد برایش این امر هیچ اهمیتی نداشت. این روشن می‌کند، که چرا دو روش و درایت زندگی در این مناطق با یکدیگر هماهنگ نشد، و چرا حملات سواران و جنگجویان صحرانشین به مناطق چینی برای غارت کردن بی‌وقفه ادامه داشت. به عنوان راه‌حل بهترین روش برپا ساختن یک خط دفاعی برای جلوگیری از حملات و تاخت و تازهای دشمن بود که باعث آرامش جامعه چین می‌شد و به این ترتیب دیوار بزرگ چین متولد شد. کنجکاوی‌برانگیز است که چنین کار بزرگی واقعا نتیجه بزرگی در برنداشت و سلسله های بسیاری که بر چین حکمرانی داشتند از مردم نواحی شمالی بوده و از آن‌جا آمده بودند.

از وقتی این‌جا آمدیم اولین بار است که اجاق خورشیدی که مخصوص جوش آوردن آب و غذاپختن است می‌بینیم. قضیه راجع به یک چیزی شبیه آنتن مخروطی شکل است که نور خورشید در یک نقطه آن متمرکز می‌شود. صرف‌نظر از آن، در نزدیک جاده و دهکده‌ها کندوهای عسل بسیار انبوه بوده و حتی دم یکی از آن‌ها چادری برپا بود، حتما مال خوابیدن و پاییدن است. زنبورها به‌نظر می‌رسد خیلی آرام هستند. دختری که در صندلی کناری مانل خواب بود حالا از اتوبوس پیاده می‌شود. نه یک قرص آسپیرین می‌خورد و نه سر و صورتش کبود شده است. خوشحال می‌شویم که ضرباتی را که پی در پی به سر و صورتش خورده بود مشکلی برایش ایجاد نکرد. عرضه‌ی تخم‌مرغ پخته موقع خروج از ایستگاه اتوبوس در چین متداول است و امروز هم استثنایی در آن نبود.

جیایوگوآن Jiayuguan مکان جالبی در جاده ابریشم است. در ارتفاع ۱۸۰۰ متری از سطح دریا قرار دارد و آن را به عنوان گذرگاهی مستحکم بنا کرده‌اند و این‌جا غربی‌ترین بخش دیوار بزرگ چین است و تنها قسمتی است که ما می‌توانیم ببینیم. به قول گفتنی اگر دیوار چین را نبینی مثل این است که اصلا چین را ندیده‌ای. این را خبرنگاری که اهل اروم‌چی بود به ما گفت و چندبار نیز این مورد را تکرار کرد. قریب به یقین آن‌ها خود را به پکن نزدیک احساس می‌کنند، ولی همین برای ما کافی خواهد بود و کسی نمی‌تواند بگوید که ما چین را ندیدیم.

بلیط قطار می‌خریم و شب تا لانجواو Lanĝuo خواهیم رفت، سوار تاکسی می‌شویم و همه‌ی بناها را سراسر تماشا می‌کنیم. این‌جا تمام تاکسی‌داران مثل بازیگران توی یک فیلم مافیایی چینی به‌نظر می‌رسند: جوان، بلند و باریک با لباس‌های تیره و نگاهی یک‌وری، کشنده مثل قاتل‌ها، و ایده‌آل برای یک پلان از فیلم‌های هالیوودی به نظر می‌رسند، که مثلا ناگهان ما را گرفته و توی سینه‌مان می‌کوبند، خلاصه عین فیلم‌های کونگ‌فویی له و لورده‌مان می‌کنند. اما تا حالا هر چی که برخورد کردیم آدم‌های بسیار متواضعی بودند و از آن‌چه تصور کلیشه‌ای ما بود دور بودند خیلی دور.

بعد از بازدید داریم می‌رویم توی نوشابه ــ غذافروشی ایستگاه تا عصرانه‌ای بخوریم. خوردنی‌های مختلفی توی دیس‌ها هست و انواع مختلفی را به ما نشان می‌دهند ولی ما چیزی نمی‌فهمیم این‌ها چی هست. مانل ناگهان یک ظرف غذا را نشان می‌دهد و میاوو! عین گربه معو می‌کند. پیشخدمت‌ها می‌خندند اما چیزی نمی‌گویند. شک برانگیز است!

کمی بگردیم

به عنوان یک هدف توریستی، شهر جیایوگوآن یکی از اجزاء کوچک توصیه‌کردنی جاده ابریشم به توریست‌ها است که ابنیه‌های باستانی و کهن آن چین قدیم را از همسایگانش جدا می‌کند.

گذرگاه جیایوگوآن قصری است که دارای دو دیوار بزرگ بوده، یکی در خارج و دیگری در داخل که بر روی آن بنای باشکوهی به سبک چینی برپا شده است. کسانی که از آن گذرگاه عبور می‌کنند از میان دری وارد حیاط داخلی دیوار بزرگ اول می‌شوند، اما نه می‌توانند به مرکز حیاط بروند و نه داخل قصر شوند، چون توسط دیوار دوم که حدود ۲۰ متر ارتفاع و هفت هشت متر پهنا دارد حفاظت می‌شود. در حیاط بزرگ مرکزی درختی سر برافراشته است، آب و اتاق‌هایی برای سربازها دیده می‌شود. شب نورافکن‌ها محوطه را روشن می‌کنند و به کمک نورهای رنگی نمایی بهشتی را انتقال می‌دهند. پشت‌بام معبدی قصر فضایی مذهبی و آیینی برای عکس‌گرفتن عکاس‌ها و صحنه‌ای برای فیلم‌های پرشمار تاریخی است.

غربی‌ترین قسمت دیوار بزرگ چین دومین محلی است که باید آن را دید. قسمتی در طول زمان فرسایش یافته و بخشی مرتفع بر روی کوه‌ها کاملا بازسازی شده است، که به‌خوبی معرف هویت این بناست. صعود در طول دیوار آدم را خسته می‌کند ولی ارزش تلاش‌کردن برای از بالا دیدن پرشکوه منظره‌ی واحه‌ها و آبادی‌ها در گستره‌ای مسطح را دارد. البته باعث تاسف است که دود و غبار در مرکز شهر لذت دیدار این لحظه از چکامه طبیعی زندگی ساده روستایی را مخدوش می‌کند. در شرق، نزدیک رود، اولین برج دیوار بزرگ را که دیگر در زمین فرسایش یافته است می‌توان دید.

گالری زیرزمینی هم با نقاشی‌هایی که خوب حفظ شده‌اند و تابلوهای مغاره‌های "کوه‌های سیاه" یا موزه دیوار چین، بازدیدی آن‌چنانی را طلب می‌کند.

جایگاه‌های مخصوص انتظار

در چین قطارها و بلیط قطار درجه‌ای نیست و صندلی‌ها همه یک کلاسه هستند اما تخت زیاد است. قبل از خریدن بلیط درباره‌ی امکاناتی که با هر بلیط به مسافر داده می‌شود بهتر است اطلاعاتی داشت. آن بلیطی که ما خریدیم می‌توانستیم از جایگاه‌های مخصوص انتظار استفاده کنیم و این‌جوری قبل از سایر مسافرها وقتی قطار می‌رسد سوار آن می‌شویم.

البته در همه‌ی ایستگاه‌ها چنین برنامه‌ای برقرار نیست، با این وصف بهتر است که آدم توی کله‌اش این مورد را حفظ کند. مثلا، اگر تخت نداشته باشی و یکی را بخواهی کار مناسب آن است که سریعا سوار قطار شوی. یا شاید راحت‌تر حتی می‌توانی یک کوپه‌ی آرام و خوب داشته باشی. به روال معمول چای رایگان است و مرتبا از شما با آن پذیرایی می‌کنند. این عادت در کل کشور متداول است.

بلیط‌مان را نشان می‌دهیم و ما را به اولین واگن می‌فرستند. این واگن آن‌قدر شلوغ است که باورمان نمی‌شود برای همه جای کافی وجود داشته باشد. خریدن بلیط در همان روز نامناسب و بی‌موقع است چون امکان رزرو جا نیست و بعدا هر چیزی می‌تواند پیش آید. حالا برای ما واقعا این جوری است، و شرایط و موقعیت پیچیده می‌شود. همه می‌خواهند با سرعت سوار شوند تا قطار بتواند حرکت کند. اوضاع عصبی‌کننده است، مأمور قطار ما را در یک اتاق چهارگوش با یک میز و اجاق خوراک‌پزی جا می‌دهد. این اتاق ظاهرا مال خود اوست. راهروها پر می‌شوند نه صندلی باقی می‌ماند و نه تخت خالی. صد در صد شب درازی خواهد بود.

نهایت آلودگی محیط زیست

روز بیست و هفتم

قیافه‌های ما با چشمانی پایین افتاده و نگاهی ترش، نشان‌دهنده‌ی اوضاع شب قبل است. خودمان را بالا می‌کشیدیم: از تخت به روی صندلی و از صندلی به کنار دیوار و خواب ایستاده و سر پا. راهروها پر از آدم، که همگی تمام شب را سرپا گذرانده‌اند. هیچ‌جا تکیه‌گاهی جز لبه نشیمن‌گاه‌ها به چشم نمی‌خورد ولی همه‌ی آن‌ها خوابیده‌اند. این چینی‌ها حتما با مرفیوس (خدای خواب و خواب دیدن. م) قرارداد دارند. در همین موقعیت یک جوان چینی یک تیغ ریش‌تراش گیر می‌آورد و خودش را از شر آن دو سه تا دانه ریش که چینی ها دارند خلاص می‌کند. رسیدن به دستشویی تکلیفی است که نباید این‌جا امتحانش کرد.

لانجوأو در مسیر جاده‌ی ابریشم، یکی از شهرهای مهم در چین، مرکز استان، در امتداد رودخانه معروف زرد (یانگ زی)، در میان دو کوه بزرگ قرار دارد و به‌خاطر این دو کوه به سمت شمال و جنوب رشدی نداشته است. در ضمن به خاطر مساحت ۳۰ کیلومتری و باران فراوانش معروف است. بنابر بعضی شهودات برای کم کردن میزان بارش تصمیم بر این بوده که از ارتفاع کوه‌های اطراف بکاهند، اما ما تا این لحظه موفق نشدیم بفهمیم که آیا این کار انجام گرفته است یا نه.

از ارومچی به جیانگ روئی‌بین تلفن می‌کنیم و برای نیم ساعت دیگر در کافه‌تریای ایستگاه قطار قرار می‌گذاریم. در ایستگاه‌ها به توان پولی که داری می‌توانی هرگونه سرویس و خدمتی را تقاضا کنی چون این بهتر است هم آرامش هست و هم سرویس خوب و ما باید تمام مقدار یورویی را که داریم برای یک میز و سرویس چای پرداخت کنیم. جیانگ کوتاه‌قد، خوش پوش است و بسیار موقر راه می‌رود. او مهندس در رشته معماری است و از خیلی وقت پیش اسپرانتو را یاد گرفته و بر آن مسلط است. او اکنون اولین کنگره چین غربی را سازمان‌دهی می‌کند. هتلی را در مرکز شهر به ما معرفی می‌کند که نسبتا باکیفیت است و همه‌ی اسپرانتیست‌هایی که به چین می‌آیند آن‌جا ساکن می‌شوند. ۹ یورو رقم مناسبی است که وادارمان می‌کند سریع تصمیم بگیریم و بمانیم. سپس با چنگ Cheng و لینگ Ling زوج اسپرانتیست از شهر بازدید می‌کنیم. اول میدان شهر که آن‌جا فقط کبوترها این‌ور و آن‌ور می‌روند. بعد پارک ووکوآنشان Wuquanshan که بر روی یکی از کوه‌ها واقع است. بدیهی است در آن‌یکی کوه هم پارک دیگری هست و در میان آن‌ها رودخانه زرد که نامش را مدیون رنگ خاک آن‌جاست. این رود دومین رود بلند و طولانی در چین است.

ما دیوانه‌وار دنبال کافی‌نت می‌گردیم، باید گزارش‌هایمان را از آلماتا تا این‌جا ارسال کنیم. وقتی وارد

این مراکز اینترنت می‌شوی می‌بینی که همگی یک اسلحه آماده دارند. یکی از گوشه‌ای ظاهر می‌شود و دو نفر باقیافه‌ای زمخت و خشن او را می‌کشند و به سرعت برق خارج می‌شوند چون یک تانک از گوشه‌ی دیگری وارد می‌شود اما آن را به داخل محوطه‌ای می‌کشند که ناپدید می‌شود. جوانکی با لب‌های برجسته و چشمان سحرگاهی (یعنی خمار و خواب‌آلود) و موهایی که روی عینک فرو ریخته و چهره‌ای ریزنقش دارد قهرمان ماجراست. (بازی‌های کامپیوتری). کافی نت‌های این‌جا را بهتر است ویدیوکلوب یا یک چیزی شبیه به این بنامند چون مردم اخیرا دیگر خودشان از شبکه اینترنت استفاده می‌کنند و کم‌تر نیازی به این مکان‌ها دارند. اما متاسفانه از این‌جا نمی‌شود چیزی ارسال کرد امیدواریم در شهر بعدی بتوانیم موفق شویم و خوش‌شانس باشیم.

امروز شنبه است و مردم به باغ‌های نزدیک رود مثل بهمن هجوم آورده‌اند . به نظر می‌رسد اگر شب گردش کنیم سالم‌تر باشد، چون دیگر از دود و دم خبری نیست. ساحل روشن شده است لامپ‌های رنگارنگ، چراغ‌های ریسه‌ای، و گونه‌ای از نهال‌ها که شاخه‌هایشان به شکل منور رنگی است و مثل آتش مصنوعی به چشم می‌آید و با سیستم الکترونیک کار می‌کند. هم‌چنین کوه‌های چراغانی شده تشعشعی را بر روی رودخانه ایجاد می‌کنند با این همه نور و روشنایی و لامپ‌هایی که اتومات خاموش و روشن می‌شوند رودخانه یانگ زی تبدیل به صحنه‌ی شگفت‌انگیزی از نورها، رنگ‌ها و درخشش شده است. باورنکردنی است که یک رود این‌قدر تمام شهر را به جنب و جوش بیاندازد.

یک گروه ژیمناستیک کار در خیابان هر روز صبح و بعدازظهر کار می‌کنند. یکی هم گوسفند ذبح‌شده‌ای را روی دوچرخه باری گذاشته و می‌برد؛ پشت گوسفند خم شده و سرش تقریبا روی زمین کشیده می‌شود. هیچ وسیله‌ای مناسب‌تر از یخچال برای حمل و نقل گوشت وجود ندارد. در میان ازدحام و سرو صدای درناها به هتل می‌رسیم. از خستگی از پا درآمده‌ایم و در عرض یک دقیقه درون رختخواب در میان ساک‌ها و چمدان‌ها و کتاب‌ها و رخت‌هایی که امروز شسته شده و آویزان شده‌اند بدن ما به آرامی نفسی می‌کشد.

یکشنبه فامیلی

روز بیست و هشتم

ساعت ۷ صبح. صدای ضربات بناهایی که در ساختمان‌های اطراف کار می‌کنند ما را از خواب بیدار می‌کند. امروز یکشنبه است ولی مردم شروع به کار کرده‌اند، درست مثل هر روز تا ساعت ۱۰ شب. این هم انفجار ساختمان‌سازی در چین، که عین این جریان در زمان خودش در ژاپن، تایوان، سنگاپور یا کره جنوبی اتفاق افتاد. ساختمان‌های بزرگ با تراس در کنار خانه‌های کوچک با پشت بام اسفالتی و خیابان‌های متروک در مرکزی‌ترین شهر. مسابقه دو آغاز شد. می‌خواهند در کم‌ترین فضا بیش‌ترین بنا را بسازند، آن‌هم در مرکز شهر، و با سرعت به شکلی که مشاورین شهرسازی نتوانند هیچ سد و مانعی بر سر راه آنان قرار دهند. بهترین روش برای تبدیل یک شهر به محلی غیر قابل تحمل با آینده‌ای نامعلوم. در هتلی اقامت داریم که در میان این تب ساختمان‌سازی واقع شده و معلوم است که دوام چندانی نخواهد یافت.

امروز صبحانه جدیدی داریم: کلوچه گوشتی، شیر سویا و شکر. جیانگ همیشه ما را به جاهای ارزان قیمت می‌برد و برای همین موقع پرداخت صورت حساب بازار تعارف برقرار است.

به‌همراه او، چِنگ و لینگ از پارک دیگری در شهر دیدار می‌کنیم. از آن‌جا معبد بزرگ از بالا بسیار با ابهت به‌نظر می‌آید. وانگ و دخترش و دوستان او در پارک منتظر ما هستند. در چین اروپایی‌ها جزو اقلام کمیابی هستند که مردم باید آن‌ها ببینند، لمس کنند و نشان دهند. سرتاسر پارک را تا قله طی می‌کنیم، می‌گردیم و به همه‌چیز می‌خندیم. مجسمه بزرگ کنفسیوس در قسمت ورودی ما را به یاد جمله‌ی معروف او می‌اندازد. عبارتی که می‌تواند از ما در برابر شکست حمایت کند، یعنی اگر سفر ما به نتیجه نرسد. یک چیزی مثل این: "هدف مهم نیست، بلکه چگونه طی‌کردن راه رسیدن به آن اهمیت دارد" یا "درباره چیزی که به آن نرسیده‌ای احتیاط مکن، از تجربه‌ای که در طول سعی و تلاش به‌دست می‌آوری لذت ببر". کنفسیوس می‌گوید: "یادگیری بی‌تأمل و تعمق تلاش مذبوحانه است و تفکر بدون یادگیری عملی خطرناک است". ولی از میان گفته‌های او نوشته‌ای اورژینال و اصلی که به درد سفر ما

بخورد پیدا نمی‌کنیم. امید داریم که به هیچ نقل قولی نیاز نداشته باشیم چون به این ترتیب شرط را حتما خواهیم برد.

دختر وانگ برای ما چندتا نظرقربونی بودایی می‌خرد تا چشم نخوریم و به ما در مسافرت‌مان کمک کنند. قبل از ناهار با وانگ و دخترش مورا بازی می‌کنیم (مورا گونه‌ای بازی با انگشتان است که یک طرف بدون مکث و سریع باید تعداد انگشتانی را که یار مقابل نشان می‌دهد بگوید .م) و بازنده باید برنده را به آبجو مهمان کند. ناهار مفصل، خوشمزه و مطبوع



به همراه جیانگ، چنگ و لینگ در پارک

است. چند تا دیس در وسط میز می‌گذارند و همه در آن مشترک هستند و با چوب‌های غذاخوری محتویات را می‌قاپند. سیب‌زمینی رنده شده، کلوچه‌های کوچک برنج، گوشت گاو با سبزی، لوبیا سبز پخته خیار نیم‌پز با سس، ریشه شبدر و چند جور سبزی دیگر به ما چشمک می‌زنند و در آخر هم سوپ داغ پذیرای ماست. قیمت این همه غذا برای ما باورکردنی نیست و بسیار ارزان قیمت است.

ساعت پنج و یازده دقیقه عصر. تکان شدید حرکت ناگهانی قطار به مقصد شیان به ما اعلام می‌کند که عازم آن منطقه هستیم. امروز تخت‌هایی را رزرو کردیم که به اندازه کافی در گرفتن آن‌ها پیشدستی می‌کنیم و با توجه به مشکلاتی که اخیرا در این زمینه داشتیم این تخت‌ها باعث



رودخانه یانگ زی (زرد)

خواهد شد که امشب خواب راحتی داشته باشیم. مناظر تغییر می‌کند و مردم در دو طرف رودخانه زرد زراعت می‌کنند. آن‌ها سبزیجات، ذرت و گل آفتابگردان می‌کارند که مسیر سبز رنگی را ایجاد می‌کند و نمونه آن را تا قبل از آمدن به رومانی ندیده بودیم. فقط و فقط زمین و شن بدون سنگ، و آب باعث فرسایش زمین شده است و وقتی به رود می‌ریزد موجب رنگ ویژه زرد آن می‌شود. سیلاب‌های بزرگ و کانال‌های کوچک زمین را بوالهوسانه به شکل پف کرده یا خالی یا مارپیچ حکاکی کرده است و با رنگ‌های مختلف کاشته‌های مزروعی تلفیق شده که با رسیدن شب، توهمی مبهم و رویا وار و شگفت‌انگیز از این منظره آفریده می‌شود.

تخت راحت است و همسفرهایی که نزدیک ما هستند شام غذایی از سخت پوستان میل می‌کنند. فعلا در هتل درجه یک "آرت" در بارسلون به‌سر نمی‌بریم اما جایمان در مقایسه با قطار شب قبل و ایستاده و سرپا خوابیدن، عالی است و یک جست موفق زده‌ایم. بغلی‌ها که دارند شام می‌خورند صدف را از دمش می‌گیرند و آن را تا ته حتی پوست‌اش را هم می‌خورند. ما هم دوست داریم خوردن صدف را تمرین کنیم چون هم کلسیم زیادی به بدن می‌رسد و هم خوردنش زحمت زیادی ندارد.

ادامه دارد

IRANA ESPERANTISTO

IREA
Irana Esperanto-Asocio

Kultura sezon-revuo en la persa kaj Esperanto N-ro: 11, Dua serio, Aŭtuno 2014



- Esperanto sur la pola Listo de la Nemateria Kulturheredaĵo
- Optimismemo, ĉu utilas?
- Memhelpaj agetoj
- Poezioj el ĉiuj ĉieloj

Foto: Minandownload.com

IRANA ESPERANTISTO

Pajam-e Sabzandiŝan (*Mesaĝo de Verdpensuloj*)

ISSN 1728-6174

IRANA ESPERANTISTO
Kultura kaj sendependa sezon-revuo internacia.

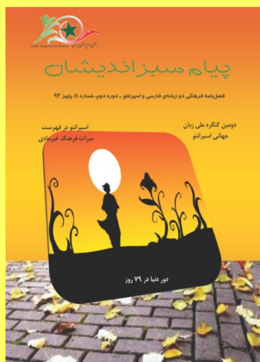
***

Bonvenas eseoj, artikoloj, raportoj kaj kontribuaĵoj kondiĉe ke ili ne estu publikigitaj antaŭe. Bonvenas kultur-temaj kontribuaĵoj ĉu en Esperanto ĉu en la persa.

Kovrilo:



Persa kovrilo:



Grafikaĵo kaj enpaĝigo: Sabzandiŝan

***

TTT-ejo : www.espero.ir
Retpoŝto: info@espero.ir

E-a parto

Optimismemo, Ĉu Utilas





Enkonduko

Mi – kiel konstateble en miaj antaŭaj paroladoj/ artikoloj – estas arda sekvanto de memhelpaj verkoj kaj klasoj, ĉar mi persone trovis ilin vere helpaj. Pro tio, mi donemas konsultojn/konsilojn al miaj ĉirkaŭuloj. Unu el miaj ripetaj estas:

"Estu optimista tiom multe kiom eble, eĉ se tio ŝajnigos vin simplanima aŭ…stulta!"

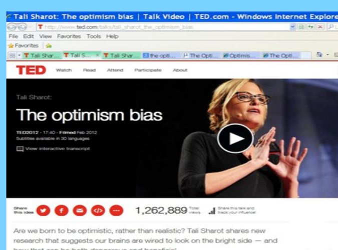
Aŭ pli mallonge:

"Ĝis-stulte optimistu!"

Pro tia antaŭtereno, ekrigardante prezentaĵon en TED retejo pri optimismemo, mi tre allogiĝis kaj deziris disaŭdigi ties enhavon aldonante iomete da miaj aliaj eltrovoj kaj iam citante iran-kuntekstajn aferojn por pli sentebligi mian komprenon pri la temo – speciale en nia lingvo, kio fakte estas komunikilo de espero kaj … optimismo!

La ĉefa Fonto kaj Inspiro

La ĉefa Fonto de tiu ĉi parolado estas TED prezentaĵo far d-ino Tali Sharot. Ĝis 24 junio 2014, pli ol 1.26 miliono da interret-uzantoj rigardis ŝian 17-minutan prezentaĵon.





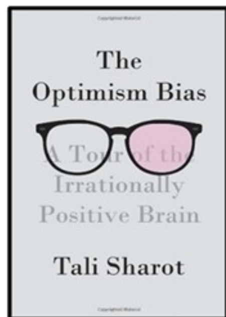
Prelego de Ahmad Reza Mamduhi
En la serio de Monataj Prelegoj de IREA,
28an de Jun. 2014,
En IREA-oficejo, Tehrano

Oni aldonis subtitolojn por ŝia prelego en 30 lingvoj – inter ili la persa feliĉe, kaj ankoraŭ ne en Esperanto nefeliĉe! (Aldonado de subtitoloj en TED-retejo estas malferma al ĉiuj, do ek al tradukado, karaj s-anoj! El la pli ol 1700 prelegoj, nur 95 estas tradukitaj en nian lingvon ĝis nun! ☹)



Kio estas Optimismemo?

Optimismemo estas – aŭ laŭ D-ino Tali Sharot pli ĝuste - ega emo al optimismo aŭ alivorte antaŭjuĝa optimismo.





Du el verkoj de d-ino Tali pri optimisemo



Optimismemo estas kogna iluzio, kaj 80 procentoj el ni havas ĝin. Tio estas nia emego al:

1- Trotaksado de probableco de spertado de bonaj eventoj en niaj vivoj unuflanke, kaj

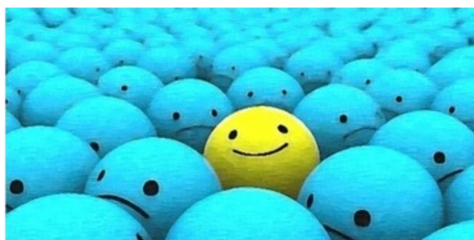
2- Subtaksado de probableco de spertado de malbonaj eventoj en niaj vivoj aliflanke.

Kio estas ties sekvaĵoj?

Ĝuste tial ni:

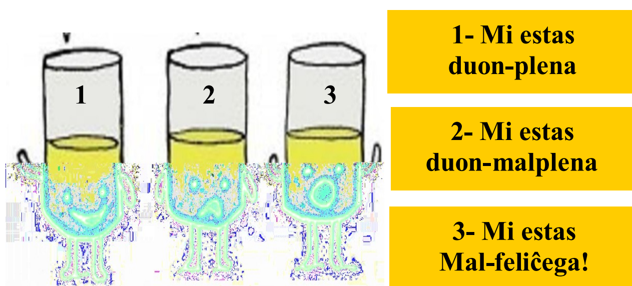
1- Trotaksas pri nia vivdaŭro, aŭ pri nia kariera prosperado; kaj samtempe

2- Ni subtaksas pri la probableco de eksuferado de ekz-e serioza malsano, aŭ ekesti en aŭtomobila akcidento.



Ĉu ni priscias tion?

Resume, ni estas pli optimismaj ol realismaj, **tamen** ni ne estas konsciaj pri tiu ĉi fakto.



Optimismo kaj geedziĝo



Kiel ekzemplo, rigardu al geedziĝo. En Irano trionoj kaj en la okcidenta mondo ĉ. 40 procentoj de geedziĝoj finiĝas per divorco! Tio signifas altan probablecon de divorco por ĉiuj, tamen kiam vi demandas novgeedzojn pri sia propra probableco de divorco, ili taksas ĝin ĉe nul procentoj.

Optimismo kaj divorc-advokatoj

Eĉ divorc-advokatoj, kiuj pli ol ĉiuj jam vidis tiajn finojn, treege subtaksas pri probableco de sia propra divorco.





Optimismo kaj regeedziĝo

Do ni konstatas, ke optimistoj ne malpli ofte divorcas, sed ili pli probable regeedziĝos. Laŭ la vortoj de Samuel Johnson (1709 - 1784), brita verkisto kaj moralisto: **"Regeedziĝo estas la triumfo de espero super sperto."**

Henry Ford kaj nia povo

"Ĉu vi pensas ke vi povas, ĉu vi pensas ke vi ne povas, vi pravas."

Optimismo: (re)saniga (1)

Michael (Cael) Szkudlapski en sia retejo[1] eldonis rezultojn de siaj esploroj pri la bonefikoj de optimismo por (r)esti sana kaj korpe kaj psike. (1- http://salubriousu.com/optimism-and-stress/)



Optimismo: (re)saniga (2)



Liz Lockhart en la retejo de brita "Mensa Sano" [1] en sia artikolo titolita "**Optimismo povas esti utila por mensa sano**" citas eltrovon de esploristoj de Universitato Kolegio Londono (University College London) ke optimismemuloj emas nur elpreni informojn, kiuj plifortigas iliaj optimismajn vidpunktojn. (http://www.mentalhealthy.co.uk/news/996-optimism-can-be-helpful-to-mental-health.html)

Optimismo: (re)saniga (3)



La retejo EHE & Me[1] aperigis artikolon el EHE Novaĵ-letero (Volumo 13, Numero 22, Majo 29, 2013), kiu citas multajn esplorojn, kiuj montris:

La individuoj kun optimismemo vivas pli longe kaj pli sane.
https://www.eheandme.com/news_articles/549652445

Ĉieseco de optimismo



Optimismemo estas ĉies fenomeno. Tio ekzistas en:
* diversaj landoj, ĉu orientaj, ĉu okcidentaj;
* ĉu ĉe viroj, ĉu ĉe virinoj;
* ĉu ĉe infanoj, ĉu ĉe granduloj.

Nu, post konstato de epidemieco de optimismo, la ĉefa demando estas tio – fakte titolo de mia paroladeto – ke "Ĉu optimismemo utilas?"

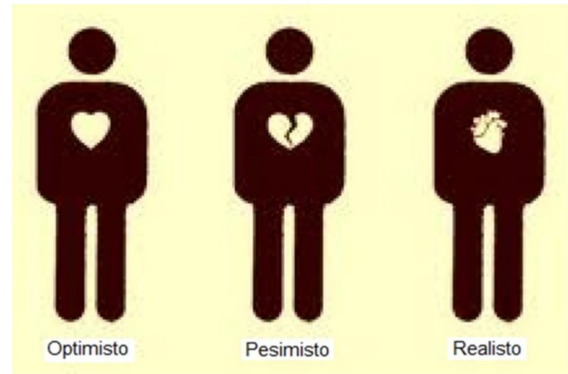
Iuj diras ne; ili diras ke la sekreto de gajesto estas malaltaj atendoj, t.e. ne esti tre optimistaj pri futuro. Probable ilia logiko estas tiel: se ni ne atendu multon – ekz-e se ni ne atendu trovi amon aŭ (r)esti sana kaj



sukcesa, do ni ne seniluziiĝos kiam tiuj ĉi aferoj ne okazos; kaj plie, se ili okazos, ni estos pli ol gajaj ĉar surprize atingis neatenditajn bonaĵojn. Bonega logiko kaj teorio, sed ĝi eraras tri-kiale!

● 1-a kialo por utileco de optimism:

Kio ajn okazas, t.e. ĉu vi sukcesos, ĉu ne, se vi estas optimismema, vi sentos pli bone. Ĉar ĉiuokaze, via sento dependas al tio ke **kiel** vi interpretas la okazaĵon.



Psikologoj Margaret Marshall kaj John Brown esploris pri studentoj kun altaj kaj malaltaj atendoj. Ili trovis ke:

1- Altatenduloj se sukcesiĝas diras ke ili sukcesis ĉar ili estis diligentaj kaj meritantaj tion. Kaj se ili malsukcesis, ili diras ke ĉifoje la ekzameno ne estis deca, postan fojon ili certe sukcesos.

2- Malalt-atenduloj agas tute male: se ili sukcesigxas, ili diras ke ili sukcesis ĉar la ekzameno ĉifoje estis tre facila, sed posta ekzameno probable ne estos tia kaj ili malsukcesos. Kaj se ili malsukcesas, ili diras ke tio okazis ĉar ili fakte estas neinteligentaj.

● 2-a kialo por utileco de optimismo

Nura ago de atendado kaj antaŭ-vidado de io bona/plaĉa, gajigas nin multe. Konduta ekonomiisto George Lowenstein petis de siaj universitataj studentoj imagi ke ili povos havi kison de ilia plej ŝatata famul(in)o; kaj li petis ilin diri kiom ili pretus pagi por ĝui tion:

(1) nun,
(2) post tri horoj,
(3) post 24 horoj,
(4) post 3 tagoj,
(5) post 1 jaro,
(6) post 10 jaroj



Plejmulto da studentoj ne volis la kison nun, aŭ eĉ post 3 horoj, ili pretis pagi pli por atendi pli; sed ne pli ol 3 tagojn. Ja ili ne volis kison de maljunula famul(in)o post 10 jaroj!

Dum tiuj 3 tagoj ili ĝojo-plenus nur imagante ke kio, kie, kiel okazos... Plezuro de atendado de io plaĉega!

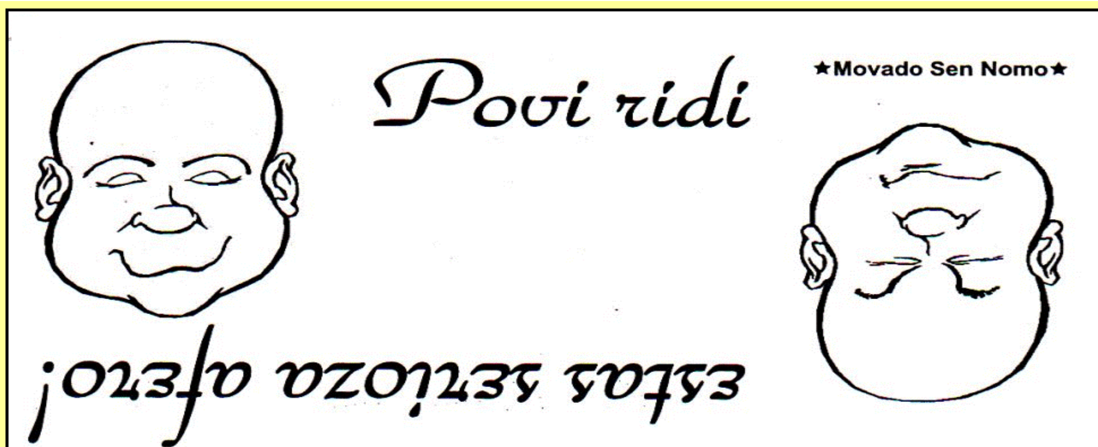


Tro Optimista?

Kiu semajn-tago plej ŝatatas?

Same, preskaŭ ĉiuj preferas ĵaŭdon al vendredo en nia lando (kie ĵaŭdoj duonferias kaj vendredoj tutferias) – kaj vendredon al dimanĉo en okcidentaj landoj. Ĉar en antaŭ-feria tago ili ĝojoplene atendas tuj venantan feritago(j)n, sed en la (lasta) feritago ili povas atendi nur la tuj venantan labor-tagon!

Daŭras



Povi ridi estas serioza afero

Kara homfrato,

Ĉu vi foje serioze pensas pri via sano? Ĉu vi jam pripensis kiom estas grava afero via sano future. Rido estas saniga. Rido malpezigas nin. Humuro malstreĉigas. Ridi povas liberigi nin de troa seriozeco, de premaj problemoj, de la ĉiutaga rutino. Rido estas mirakla kosmetikaĵo. Kiu havas haŭtfaldetojn pro ridado estas multe pli alloga ol iu kun glata haŭto.

Ridado kaj humuro influas nian digeston. Ili maltiksigas nian korpon kaj nian spriton. Rido ne nur bonfartigas nin sed ankaŭ nian ĉirkaŭaĵon. Sinceraj homaj kontaktoj baziĝas sur sento de egalvaloro. Preskaŭ ĉiuj tensioj inter homoj estiĝas pro sentoj de supereco aŭ malsuperco. Rido helpas nin relativigi nian propran prevecon. Ili malpliigas tensiojn en nia ĉirkaŭaĵo. Rido kaj humuro kreas spacon por antaŭe nekonata vivaĵo.

Tago sen ridi estas perdita tago. Serioze pensu pri tio!

خندیدن یک مطلب جدی است!

برادر عزیز آیا یک‌بار جدی در مورد سلامتت فکر می کنی؟ آیا تاکنون در این باره فکر کرده‌ای که سلامت تو در آینده چقدر جدی است؟ خندیدن سلامتی است. خندیدن ما را سبک می‌کند. طنز باعث انقباض می‌شود. خندیدن می‌تواند ما را از مسایل بی اندازه جدی، از مشکلاتی که به ما فشار وارد می کند و از تکرار مکررات روزمره رها سازد. خندیدن پوشش اعجاب‌انگیز چهره است. کسی که چین و چروک‌هایی بر روی پوست دارد با قهقهه بسیار جذاب‌تر و گیراتر از کسی که پوستی صاف دارد!

قهقهه و طنز گوارش ما را تحت تاثیر قرار می‌دهد و کالبد و روان ما را سم زدایی می‌کند. خنده نه تنها برای ما سلامتی است بلکه برای پیرامون ما نیز چنین است. ارتباطات انسانی صمیمانه مبتنی بر حسی برابر است. تاثیرپذیری بین انسان‌ها اکثرا باعث ایجاد حس برتری یا حقارت می‌شود. خنده به ما کمک می کند تا حقانیت خود را اعتبار بخشیم و تاثیرپذیری از اطراف‌مان را کاهش دهیم. خنده و طنز فضایی برای لذت از زندگی ناآشنای پیش رو می‌آفریند.

روز بی‌خنده روزی گمگشته است. در این باره جدی فکر کن!

نشریه: **Movado sen Nomo**

مترجم: ؟ ☹

Miaj Notoj

Nader Zandi

نادر زندی

یادداشت‌های من

Malnova amiko telefonis min. Por mi estis surprizego kaj, abundo da bonaj kaj malbonaj memoroj atakis min.

Li decidis resti en Istanbulo dum kelkaj semajnoj kaj proponis min interviziti tie. Mi ĉiam deziris vojaĝi al Turkujo kaj tiu estis bonega okazo, ĉar mi povis kaj viziti mian amikon kaj mallonge malproksimiĝi de la monotona vivo.

Oni povas iri al Istanbulo kaj per land-vojo kaj per aero-vojo. Ĉiu vojo havas siajn avantaĝojn kaj malavantaĝojn kaj certe dependas al persona inklino. Se - en mia lando - bonaj alternativoj ekzistus por land-vojaĝo, tiu estus unu el la plej bonegaj elektoj.

Oni povas ĝui la belajn pejzaĝojn, percepti la diferencojn kaj ankaŭ ĝui flaŭron kaj ŝanĝon de klimato. Modernaj busoj, trajnoj kaj ŝipoj havas ĉi tiujn avantaĝojn.

Sed vojaĝo per aviadilo!

Iri al flughaveno, fari kutimajn formalaĵojn, homamaso, mallogika senpacienco de kelkaj vojaĝontoj estas ĝenerale lacigaj kaj eĉ malĝojigaj.Oni enaviadiliĝas kaj post kelkaj horoj elaviadiliĝas sen kompreni de kie al kie iras.

Fine, mi decidis vojaĝi per aviadilo al Istanbulo. Aviadile veturi de Tehrano al Istanbulo daŭras kvin aŭ ses horojn.

Mi telefonis al kelkaj vojaĝ-agentejoj por akiri informojn pri hortabelo de flugoj. Malbonŝance ĉiuj flugoj de la irana flugkompanio *Iran Air* kaj la turka *Turkish Air* okazis frumatene. Iri dormeme kaj lace al flughaveno, mem estas alia rakonto.

Mi mendis bileton kaj post du tagoj mi iris al vojaĝ-agentejo de Turkish Air por akiri mian bileton, ĉar tiam elektronika bileto ne ekzistis. Flugo estis vendrede, frumatene.

Tre frumatene mi iris al flughaveno. Kiel ĉiame, kia homamaso kaj kompreneble kia diferenco kompare kun pasintaj jaroj.

Mi memoras kiam por unua fojo mi volis vojaĝi al Istanbulo. Ni (= popolo) devas alporti biletojn al la ĉefa oficejo de Iran-flugkompanio en Vila strato frumatene, de tie oni sendis biletojn kun pasportojn al ĉefministrejo por konfirmo. Post kelkaj semajnoj ni ricevis bileton kaj pasporton kaj ni iris al avidilejo kaj fine ni enaviadiliĝis. Kompare la diferenco

دوستی قدیمی به من زنگ زد. برای من بسیار غیرمنتظره بود و سیلی از خاطرات خوب وبد بـه مـن هجـوم آورد. اوتـصمیم داشت چند هفته‌ای در استانبول بماند و به مـن پیـشنهادکرد او را آن‌جا ملاقات کنم. من همیشه مشتاق سفر به ترکیه بـودم و ایـن موقعیت بسیار خوبی بود، زیرا هم دوستم را می دیدم و هم مدتی از زندگی روزمره یکنواخت فاصله می‌گرفتم.

هم از راه زمینی و هم از راه هوایی می‌توان به استانبول رفـت. هرکدام معایب و محاسن خود را دارند و البته آن بستگی به سـلیقه شخصی دارد. اگر امکانات خوب برای مسافرت زمینی [درکـشورم] وجود داشته باشد، مسافرت زمینی یکی از بهترین انتخاب‌ها اسـت. می‌توان از مناظر زیبا لذت برد تفاوت‌ها را درک و مشاهده کـرد، و هم‌چنین از پوشش گیاهی و تغییر آب و هوا لذت برد. اتوبوس‌هـای مدرن، قطار وکشتی این امتیازها را دارا هستند.

ولی سفر با هواپیما! رفتن بـه فرودگـاه، تـشریفات گمرکـی، ازدحام جمعیت و کم طاقتی غیرمعقول برخی از مـسافران، درکـل بسیار خسته‌کننده و حتی ناراحت‌کننده است. سوار هواپیما شـدن و پس از چند ساعت در فرودگاه دیگری پیـاده شـدن، بـدون آن‌کـه بفهمیم ازکجا به کجا می‌رویم.

من بالاخره تصمیم گرفتم با هواپیما به استانبول بروم. از تهران تا استانبول چهار یا پنج ساعت پرواز است.

به چند آژانس زنگ زدم تـا اطلاعـاتی در مـورد پروازهـا بـه استانبول بگیرم. از شانس بد من تمام پروازها صبح بسیار زود بـود. هم ایران ایر و هم هواپیمایی ترکیه. خواب‌آلوده و خسته به فرودگاه رفتن و تشریفات گمرکی را انجام دادن، خود داستان دیگری است.

بلیط را رزرو کردم و دو روز بعد برای گرفتن بلیطم به آژانس مسافرتی ترکیه رفتم زیرا آن زمان هنوز بلیـط الکترونیکـی وجـود نداشت. پرواز روز آدینه (جمعه) صبح زود بود.

صبح بسیار زود به فرودگاه رفتم. مانند همیـشه چـه جمعیتـی والبته چه تفاوتی با سال های گذشته.

به‌یاد دارم سال‌ها پیش برای اولین بـار کـه مـی‌خواسـتم بـه استانبول بروم، باید نخست بلیط‌ها را صبح زود به دفتر اصلی ایران ایر در خیابان ویلا می‌بردیم و از آن‌جا آن را به‌همراه پاسـپورت بـه نخست‌وزیری برای تایید می‌فرستادند. پس از چند هفتـه بلیـط و پاسپورت را دریافت می‌کردیم و به فرودگاه می‌رفتیم و بالاخره سوار هواپیما می‌شدیم. در مقایسه با حال تفاوت زیاد است و مهـم‌تـر از همه بسیار راحت‌تر.

پس از چند ساعت مسافران استانبول را بـه پیـشخوان کنـترل بلیط فراخواندند. بلیط‌ها در آن‌جا چک می‌شـود و مـسافران کـارت

estas grandega kaj nun pli grave estas pli komfortega.

Post kelkaj horoj oni vokis vojaĝontojn al biletkontrolejo. Tie oni kontrolas biletojn kaj vojaĝontoj ricevas flugo-karton. Poste, parto de policokontrolo pri pasporto.

Mi tre lace alvenis al aviadilejo de Istanbulo ĉar tiam malgraŭ ĉiuj admiroj pri aviadiloj de Turka flugkompanio, ekflugi kaj alteriĝi malbone okazis.

En aviadilejo mi iris al pasport-kontrolo kaj policoficiro ridete bonvenigis. Poste, por akiri mian valizon, mi iris al parto de liverado. Post kelkaj minutoj mi prenis mian valizon kiu estis sur movanta linio kaj por taksio mi iris al ties parto.

Mi ne estis maltrankvila trovi hotelon ĉar mia amiko mendis ĉambron en hotelo kaj estis paginta la antaŭpagon. Tiam unu dolaro de Usono egalis 1500 rialoj. (kompreneble, tiam, mi neniel revis ke valuto de dolaro altiĝos pli ol 30000 rialojn. Survoje ŝoforo de taksio plendis pri multekosto, speciale pri fakturoj de akvo kaj elektro. Laŭ irana proverbo la ĉielo havas la saman koloron ĉie.

En hotelo mia amiko atendis min kaj preparis bonan programon por unu semajno. El Irano mi kunportis por li tradiciajn kukojn kaj artefaritaĵojn. Li ankaŭ donacis min librojn kiujn mi ankoraŭ havas en mia librobretoj. Kune, ni vizitis historiajn monumentojn kaj certe por mi arkitekturo de Bizancio (orienta Romo) estas impresiga, speciale ties ceramikado neniam ripetiĝis dum la historio.

Unu semajno rapide pasis kaj mi reiris al Irano. Mi ne plu vizitis mian amikon sed ni korespondas kaj kiam ni telefonas unu la alian, ni parolas pri memoraĵo de tiu vojaĝo.

Nenio kiel vojaĝo povas lernigi homon kaj ŝanĝi lin. Laŭ la psikologio vojaĝo ŝanĝas spriton de homo kaj eĉ kaŭzas ŝanĝon, progresigon de pensado kaj opinion. Ĉiam gravuloj ankaŭ estis vojaĝemuloj.

Ŝanĝo de medio ŝanĝigas stereotipan vidpunkton kaj la restriktoj de pensado subite forlasas homon, kvazaŭ homo estas metata en nova nivelo de energio kaj pli optimismas kaj ĝojas. Ne gravas, ĉu "Ĉirkaŭ la mondo en okdek tagoj" de Jules Verne, ĉu mallonga vojaĝo. Eĉ, progresado de scienco kaj teknologio kaj rigardadi tutajn dokumentfilmoj de mondo per televidilo ne povas anstataŭi vojaĝon.

پرواز را دریافت می‌کنند. سپس قسمت پلیس برای کنترل پاسپورت.
بسیار خسته به فرودگاه استانبول رسیدم زیرا آن‌زمان با تمام تعریف‌ها درباره هواپیماهای شرکت هواپیمایی ترکیه صعود و فرود هواپیماهای ترکیه بسیار بد انجام می‌شد.

در فرودگاه به قسمت کنترل پاسپورت رفتم و افسرپلیس با لبخند خوش آمد گفت. سپس برای گرفتن چمدان‌ها به قسمت تحویل بار رفتم. پس از چندین دقیقه چمدانم را از روی ریل متحرک برداشتم و برای گرفتن تاکسی به قسمت مربوطه مراجعه کردم.

برای پیدا کردن هتل نگران نبودم زیرا دوستم رزرو اتاق را در هتلی برای من انجام داده بود وپیش پرداخت را پرداخت کرده بود. آنزمان یک دلارآمریکا معادل شش هزاروهشتصد ریال ایران بود . (البته آن موقع به خواب هم نمی‌دیدم که نرخ مبادله دلار از مرز سی هزار ریال بگذرد.). درمسیر فرودگاه تا هتل راننده تاکسی از گرانی و به‌خصوص گرانی قبض‌های برق، آب شکایت می‌کرد. بر اساس ضرب‌المثل ایرانی همه جا آسمان یک رنگ است.

در هتل دوستم منتظرم بود و برنامه خوبی را برای یک هفته تنظیم کرده بود. از ایران برای او شیرینی‌های سنتی و صنایع دستی برده بودم. او هم کتاب‌هایی را به من هدیه داد که هنوز آن‌ها را در قفسه کتابهایم دارم. باهم به دیدن آثار تاریخی رفتیم و البته برای من معماری بیزانس و روم شرقی بسیار تاثیرگذار است به‌خصوص کاشی‌کاری‌های آن که دیگر در تاریخ تکرار نشد.

یک هفته به‌سرعت گذشت و به ایران بازگشتم. دیگر دوستم را ندیدم اما هنوز با هم مکاتبه داریم و هر زمانی که به‌هم تلفن می‌کنیم از خاطرات آن سفر صحبت می‌کنیم.

هیچ چیزی مانند مسافرت کردن نمی تواند به انسان بیاموزد و او را تغییر دهد. از نظر روانشناسی هم، مسافرت روحیه آدم را تغییر می‌دهد وحتی باعث دگرگونی و جهش‌های فکر و اندیشه می‌شود. انسان‌های بزرگ همیشه مسافران بزرگی هم بوده‌ند.

تغییر محیط نگرش کلیشه‌ای را تغییر می‌دهد و قید و بندهای فکری ناگهان انسان را رها می‌کنند، گویی انسان در سطح جدیدی از انرژی قرار می‌گیرد و خوش بین‌تر و شادتر می‌گردد. حال چه داستان دور دنیا در هشتاد روز باشد و چه مسافرتی کوتاه. حتی پیشرفت علم وتکنولوژی و تماشای تمام مستندهای دنیا در تلویزیون نمی‌تواند جای مسافرت را بگیرد.

Jen Novaĵoj



Interesa sciigo por E-istoj kaj Ne-E-istoj !!!

1

Esperanto sur la pola Listo de la Nemateria Kulturheredaĵo

Ekde la 20-a de novembro 2014 Esperanto estas sur la pola Listo de la Nemateria Kulturheredaĵo; tio estas la ĉefinformo de la 389-a E-elsendo ĉe **http://www.pola-retradio.org**
La elsendo estas 25-minuta, sed tiu informon vi aùdos dum la 2-unuaj minutoj.
Rekomendindas aŭskultadon de ĉi tiu informo kadre de la elsendo de 21.11.2014
Bv diskonigi ĉi-tiun informon inter Viajn konatulojn. Antaŭdankon!

2

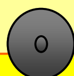
Villa Empain (Bruselo) akceptas artistojn 'en résidence' kiuj volas tie labori por kontribui al la kompreno inter oriento kaj okcidento.



Ili esperas iri al Irano venontjare. La fonduso esperas fariĝi kultura ambasadejo por la oriento.

https://www.youtube.com/watch?v=TJZWs_nI3Ds

LA KONKURSOJ DE SAMIDEANO



3

KUN LA PATRONECO
***de la* Komunumo Sankta Anĝelo de Brolo (Messina - Sicilia – Italia)**
***kaj de la* Itala Esperanto-Federacio**
estas anoncita la dua eldono

de la SENPAGA KONKURSO
"POEZIO EL ĈIUJ ĈIELOJ"
LIMDATO: LA 21-a DE MARTO 2015

KIU RAJTAS PARTOPRENI

Ĉiuj poetoj, el nia planedo.

LINGVOJ

La versaĵoj povos alveni en itala lingvo, en Esperanto, aŭ en ambaŭ lingvoj. Tiu ĉi konkurso naskiĝis en Italio, danke al iniciato de itala esperantisto.

Italio, krom la antikva Romo kai la mallonga frenezo dum la komenco de la dudeka jarcento, ne havas imperieman tradicion, ne trudas propran lingvon al la mondo per armiloj aŭ ekonomia potenco, ne martelas la mensojn de usonanoj, eŭropanoj, afrikanoj kaj de hindoj per kantaĵoj kaj sloganoj. La mirinda itala lingvo, kiu ne estas laŭmoda en la parolado de la politikistoj kaj arogantaj pseŭdo-intelektuloj, iris tra la mondo nur kun la elmigrintoj kaj artistoj. La italaj civitanoj, kiel multaj aliaj, kapablas kompreni tre bone kio estas la perforta kultura invado, ĉar ili jam suferas pro tio; li bone kapablas kompreni la rolon de neŭtrala lingvo por perado, kiu respektas ĉiun kulturaĵon, kaj estas konceptita por la frateco kaj harmonio inter popoloj. Kiu diras, ke ĝi ne estas bezonata, ĉar oni havas la anglan aŭ la ĉinan lingvojn, tiu estas kulture jam tiom regata kaj envultata por ne percepti, ke oni estas minacanta lian identecon kaj apartenon. La lingvo-milito, kiu estas parto el pli vasta konflikto por superregado, kaj pasee kaj nun, estis historio de violento kaj perfortado. Tio neniam povos porti la pacigon kaj la plenan, reciprokan respekton inter popoloj.
Do, tiu ĉi konkurso originas el amo por la poezio kaj el amo por la libereco de ĉiuj gentoj, kiun Esperanto simbolas. Ĝi direktiĝas al italaj poetoj kaj, per Esperanto, al ĉiugentaj poetoj. *Poesia da tutti i cieli. Poezio el ĉiuj ĉieloj.*

KIAMANIERE ONI PETAS PARTOPRENI
La poetoj devas partopreni per nur unu poeziaĵo ne pli longa ol 50 (kvindek) versoj entute. Oni sendu ĝin, kune kun la aliĝilo aperanta ĉi-sube, per retpoŝto al: samideano@hotmail.it

AJNA POEMTEMO ESTOS AKCEPTITA
Ĉiuj tekstoj en formato word!
La verkoj devos alveni antaŭ la 21-a de marto 2015.

SEN PARTOPREN-KOTIZO

Konsiderante la elspezojn, kiujn kuntrenas la internacia sendo de mono, kaj la malsaman voloron de mono en aliaj landoj, oni decidis, ke la poemoj en Esperanto, kiuj alvenas el ekster Italio, ne pagas partopren-kotizon.

REALIGO DE LA LIBRO

La juĝantaro elektos la plej belajn versaĵojn (50), kaj ili konsistigos interesan poezian kolekton el ĉiuj latitudoj, laŭ koroj kaj mensoj de nia planedo.
La poemoj, kiuj alvenos en la itala lingvo, estos tradukitaj al Esperanto de konata esperantisto kaj itala poeto.
La poemoj, kiuj alvenos en Esperanto estos tradukitaj, al la itala lingvo, de alia esperantisto, itala poeto.
En la eldonita libro, do, la sama poemo estos legebla en du lingvoj: sur la dekstra paĝo en la itala lingvo, sur la maldekstra en Esperanto.

PREMIOJ

La premiada ceremonio okazos en komunuma Teatro el Sankta Anĝelo de Brolo (Sicilio, Italio), la 18-an de oktobro 2015, en la 6-a horo posttagmeze.

Estos ses kategorioj de premioj:
Unua premio: Plato, unu ekzemplero de la libro eldonita, pakaĵeto de libroj donacitaj de Edizioni Eva, kaj € 300,00.
Dua premio: Plato, unu ekzemplero de la libro eldonita, pakaĵeto de libroj donacitaj de Edizioni Eva, kaj € 150,00.
Tria premio: Plato, unu ekzemplero de la libro eldonita, pakaĵeto de libroj donacitaj de Edizioni Eva, kaj € 100,00.
Speciala premio: La Itala Esperanto-Federacio premios la plej belan el la poemoj alvenintaj en Esperanto. Plato. Unu ekzemplero de la libro eldonita, pakaĵeto de libroj donacitaj de Edizioni Eva.
Speciala premio: Samideano premios la plej originalan el la poemoj alvenintaj. Plato. Unu ekzemplero de la libro eldonita, pakaĵeto de libroj donacitaj el Edizioni Eva.

Speciala premio: Edizioni Eva premios la plej belan el la poemoj ne selektitaj. Plato. Unu ekzemplero de la libro eldonita, pakaĵeto de libroj donacitaj de Edizioni Eva.

<u>La selektado de artverkoj estos neapelaciebla.</u>
N. B. La monaj premioj celas doni kontribuon al la premiitoj por iliaj elspezoj ĉeesti ceremonion. En la kazo ke la premiito ne ĉeestos, li ricevos hejme nur la platon kaj la librojn.

LA JUĜANTARO

La membrojn de la Juĝantaro, kiu konsistas el poetoj, verkistoj, ĵurnalistoj kaj literatur-kritikistoj, oni konigos post ĉi-koncerna oficiala decido.

La juĝantoj ricevos la verkojn, kiuj estos distingitaj per numero, dum la aŭtoraj nomoj estos konataj nur al Samideano, kiu sin detenas je voĉo, sed li gardas al si la rajton premii poemon, kiu, laŭ sia opinio, estas plej originala.

ALIĜILO

Kara aŭtoro, per ĉi tiu formularo vi akceptas la jenan regularon kaj la partoprenmanierojn, vi deklaras, ke via verko estas via kreaĵo kaj ke vi posedas ĉiujn ĝiajn rajtojn, krome vi akceptas la traktadon de viaj personaj elementoj, laŭ la reguloj antaŭfiksitaj de la leĝa dekreto 169/03 de la itala Respubliko kaj ekde nun vi permesas la eventualan publikigon de via verko.

Benvolu plenigi la sekvan formularon, en ĉiuj ĝiaj partoj.

> ***Familia Nomo***: ____________________

> ***Persona nomo***: ____________________

> ***Naskiĝdato***: ____________________

> ***Adreso (nacilingve en latinaj literoj)***: ____________________

> ***Poŝtkodo***: ____________________

> ***Urbo***: ____________________

> ***Lando***: ____________________

> ***Tel. (kun landa prefikso)***: ____________________

> ***Portebla***: ____________________

> ***Retadreso***: ____________________

> ***Titolo de via verko***: ____________________

Varsovia vento elsendo

4





2014.09.27 Pollando. Grandega torto okaze da la jubilea 30a Arkones.
Ĉe Facebook ni kreis la podkastan retejon kaj diskutgrupon, kie aperas informoj, fotoj kaj filmetoj, pere de kiuj ne nur aŭskulti la muzikon vi povas, sed ankaŭ vidi.

http://www.podkasto.net/2014/11/06/la-103a-elsendo/

Memhelpaj Agetoj

por pli bona vivado

Parto: 2

Omid Rohanian

C) Rilate al la menso

Krom emocia kaj korpa aspekto de homo, ankaŭ troviĝas mensa regno. Oni ankaŭ devas prizorgi ĝin. Jen kelkaj ideoj

- *Disvolvi idean muskolon*

Kompare kun fizikaj korpaj muskuloj, oni ankaŭ povas paroli pri mensa muskolo. Se vi volas esti ĉiam preta alfronti problemojn en la vivo kaj trovi solvojn al malfacilaj problemoj, vi devas havi kaj disvolvi viajn ideajn muskolojn.

Oni kiu ne kutimas pensi kreive ne povas agi inteligente.

Kiel oni disvolvu la ideajn muskolojn? Troviĝas multe da metodoj kaj ideoj fari tion.

- Ĉiutage dum la frua mateno, legu iun interesan. Iu ĉapitron el iu literatura/ scienca/lerniga libro, aŭ iu interesa blogo kiu donos al vi ideojn.
- Dum kelkaj minutoj, ludu iun mensan ludon kiel ŝakon aŭ provu solvi puzlon.
- Pensu pri interesaj ideoj kaj skribu ilin. Ne necesas pensi pri iu specifa temo. Pensu pri iu ajn vi volas, kaj provu skribi ideojn. Ekzemple ideojn por pli facilaj transakcioj, pli bonaj surstrataj trafikoj aŭ ideoj por maksimumigi profitojn en iu banko. La celo estas disvolvi la idean muskolon.
- Provu lerni iun grafikan arton por aktivigi la dekstran parton de la cerbo. Tiel, via idea muskolo ege plifortiĝos.
- Ĉiutage parkerigu 10 novajn esperantajn aŭ alilingvajn vortojn. Tiel, vi plibonigas vian esperanton aŭ lernas pri vortaro de iu nova lingvo, kaj tiel vi praktikas per viaj mensaj muskoloj.

D) Rilate al spirito

Spirito estas tiu parto de nia ekzisto kiu temas pri nia konscio kaj respegulas nian ĝeneralan humoron. Tiu parto kiu serĉas spiritecon kaj plialtan vidpovon.

- *Estu dankema*



Ni kelkfoje simple forgesas tiom da belecoj kaj benoj kion ni ĝuas kaj nur koncentriĝas sur niajn problemojn kaj multe plendas. Tio estas malsana konduto. Ĉiutage, ni devas almenaŭ dum kelkaj sekundoj, halti kaj pensi pri ĉiuj belaĵoj kaj bonaĵoj en nia vivo, kaj aprezu ilin. Ni estu dankema al la naturo aŭ la Dio (depende de nia filozofio) por ĉio ĉi. Ĉi tio purigas nian spiritan aspekton.

- *Estu pardonema*



Oni diras, ke troviĝas tiom da ĝuo en pardono, kiom ne troviĝas en venĝo. Tio pravas. Neniam donu spacon en viaj pensoj, al venĝo. Vivu vian vivon plene kaj ĝue, sen negativaj sentimentoj. Tiel, via animo puriĝos. Tio ne signifas, ke vi toleru negativajn kondutojn. Tio nur signifas, ke via animo meritas esti paca kaj pura.

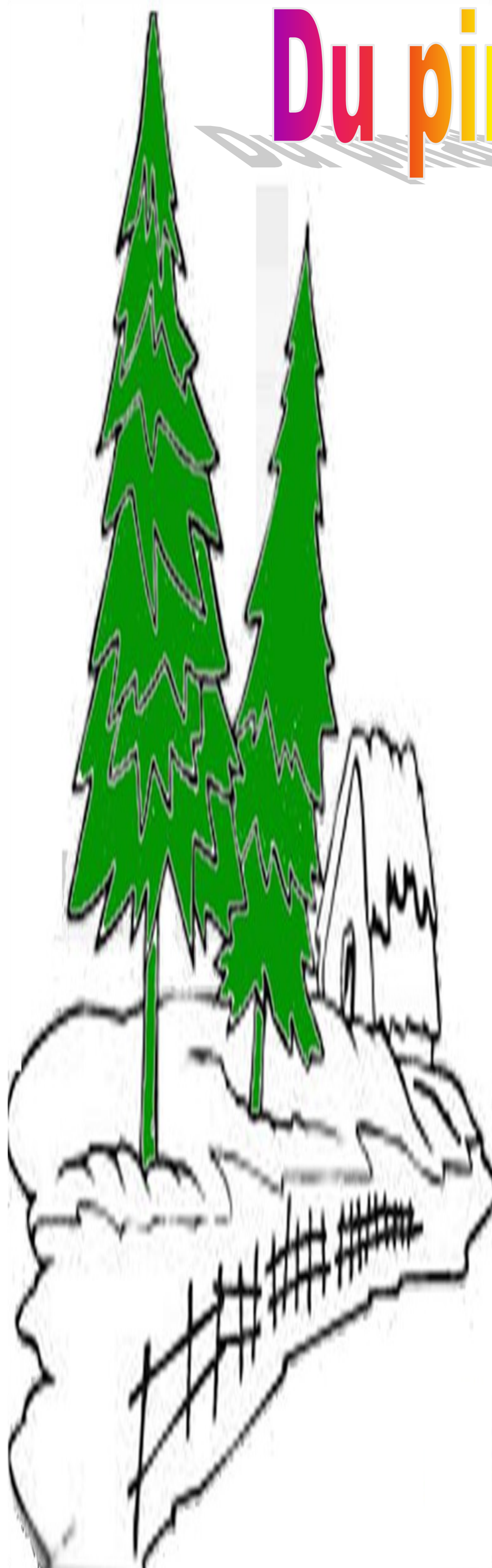
- *Meditadu aŭ preĝu*



Unu maniero montri nian dankemon al la mondo estas preĝi aŭ meditadi. Meditado estas simpla. Mi scias, ke meditado por pli ol kelkaj minutoj povas esti enuiga. Sed meditado dum mallongaj tempoj dum la tago estas mirakle efika. Ekzemple vi estas en la lifto aŭ en taksio kaj por preskaŭ 60 sekundoj, vi fermas la okulojn kaj profunde enspiras kun malrapida ritmo, sen pensi pri iu ajn, nur vivante la momenton.

Noto: Dankon al *James Altucher*, kies ideoj multe helpis min skribi la artikolon.

Du pinarboj



Iam kreskis du pinarbetoj ĉirkaŭ vilaĝo. Ili ambaŭ staris apud unu la alia tute preter telefontendoj.

La vilaĝanoj, kiuj pasis preter jenaj du pinarboj diris unu la alian: "Jenaj du pinarboj certe estas kiel du fidelaj amikoj ."

Pasis tagoj, noktoj, semajnoj, monatoj kaj jaroj. Tiuj du pinarboj pli kreskis kaj pli grandiĝis. Nun ili fariĝis du fortaj pinarbegoj.

Iun tagon aŭtune vento blovis, blovadis kaj blovegis.

Unu el pinarboj ne povis toleri fortan blovegon kaj rompiĝinte falis sur alian arbon.

La rompita arbo diris alian sanan arbon: "Ho kara amiko, prizorgu min kelkajn tagojn. Miaj radikoj eltiriĝas. Se vi zorgus min, miaj radikoj denove kreskus kaj mi denove stariĝus. Do mi petas, helpu min por ke mi resaniĝu denove. Sed nekompata arbo diris rompitan arbon senafable: "Ne. Ne, mi ne povas teni vin. Mi ne havas tiom da forto teni vian pezon.

La malafabla pinarbo poste forĵetis malfeliĉan arbon kaj ĝi falis sur telefontendojn.

Aliflanke en telefonoficejo oni informiĝis ke ĉesiĝis kontako kaj telefoni ne eblas. Tial esplorteamo veturis por esplori aferon. La esplorteamo atingis al du pinarboj kaj sciis ke pro falo de unu el pinarboj sur tendoj okazis jena problemo.

La priparistoj denove priparis disŝiritajn tendojn kaj solvis la problemon. La esplorteamanoj diris al la alia: "Eventuale denove okazos similan eventon kaj falos alia sana pinarbo sur tendoj."

Do ili decidis evitigi jenan okazon kaj per siaj hakiloj rompis ambaŭ pinarbojn la rompitan kaj ankoraŭ-sanan!

Originale perslingva poemo de Mohammad Ĝavad Mohabbat.

Enesperantigis el persa linvo: Ali A. Kousari

De:



Kaj …

Antaŭaj numeroj disponeblas

Nomo:
Familia Nomo:
De numero: Ĝis numero:
Adreso:

Poŝt-kodo: Telefono:

E-poŝto:

Sendu la peton al la adreso:
E-poŝto: info@espero.ir

Bonan legadon,
Irana Esperantisto

Ĝis:



Troveblas Ĉe: www.espero.ir